

بازنگری در قلمرو مفهومی و روشی دانشگاه مدرن؛ فرایند "حرکت از فرم به محتوا"

ولی‌اله رضائی^۱، مهناز پورهاشمی^۲، امین کوشکی^۳، بهناز لارویی^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۹

چکیده:

در این مطالعه تلاش شده تا مفهوم مدرن را در نظام دانشگاهی معاصر، با دو زیر ساخت دینی - ملی و کلان تاریخی - فرهنگی‌اش باز تولید نماید. مراد از مفهوم مدرن، بازگشتی حقیقی به مقولات، با الهام از فیلیپ دسکولا است. مقولات، بنیادی‌ترین طبقه‌بندی‌ها هستند که از برآیند تعامل میان طبیعت و فرهنگ بدست می‌آیند. مدرن یعنی بازتولید فرایندی نو، در گذر از مقولات بنیادین. غالباً، مقولات دوآیستی بوده و با مشاهده‌گری ژرف و عینیت‌پذیری آنها می‌توان از دوآیسم آنها فراتر رفت تا بتوان به ظلع سومی رسید که در واقع به آن لقب مدرن داده شده، در گذری مجدد از فرم‌های سه‌گانه؛ مکان، زمان و شرایط به محتوای چهارگانه‌ی؛ قابل تعریف بودن یا شدن، مفهوم‌سازی، معنا بخشی و تفسیرپذیری رسید. در پژوهش حاضر، خطوط اصلی کار نمایان شده تا ضرورت ورود به بحثی ژرفتر را فراهم نماید. رویکرد فلسفی و انسان‌شناختی به موضوع خود، چالش دیگری است که نه می‌توان آن را نادیده گرفت و از طرفی، شکافتن همه ابعاد بحث در این مطالعه امکان‌پذیر نیست. روش پژوهش، مشاهده مشارکتی بوده و مفاهیم بنیادین این مطالعه، بازتولید و تلاش شده تا حد امکان از دو قلمرو کارکردی و ساختاری فراتر رفته تا بتوان روش و مفاهیم تولیدشده را در این بازنگری عینیت بخشید. نتایج نشان داد که مفاهیمی چون؛ نسبت مقدس با مکانمندی، اولویت روشی فرم بر محتوا، دلنگی آکادمیک، نسبت میان هدف کارکردی و چشم‌انداز ساختاری و در نهایت تلاش برای جستجوی پل‌های ارتباطی میان سه قلمرو نهاد، سازمان و عرصه عمومی، قلمروهایی که هرکدام از آنها بر شکل‌گیری مفهوم مدرن، از اثری معنادار برخوردارند.

واژگان اصلی: دانشگاه مدرن، مدل حرکت از فرم به محتوا، آموزش هیبرید، معنای تربیت، تفسیر بلوغ یافتگی، آستانه‌مندی، کرامت دانشجویی.

۱. استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران (نویسنده مسئول) v.ramezani@hsu.ac.ir
۲. دانش آموخته دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران
۳. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.
۴. دانشجوی کارشناسی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

مقدمه و بیان مسئله

رویکرد انسان شناختی به بحران برآیندی از نحوه مشاهده ژرفانگر پدیده‌های پیچیده و تفکری بین رشته‌ای به امکانات برون رفت از آن است. به زعم مورن^۱، انسان به مثابه پازلی بوده که شکل نهایی خود را از دست داده و نیازمند بازتولید خویش است....، چرا که شناخت شناخت یک ضرورت بوده و می‌بایست منشاء خطاها و توهمات انسان شناخته شود. نگارندگان، منشاء این انحراف شناختی را در بازتولید مقوله بنیادین فرم و محتوا به مثابه دوآلیسم درون و برون یافته‌اند. به نظر می‌رسد؛ تربیت آکادمیک در ایران در وضعیت نامناسبی قرار گرفته، از این روی هم در فرم و هم در محتوا نیازمند بازسازی «مقوله‌ای» است. در اینجا مقولات به مثابه بنیادین‌ترین نوع طبقه‌بندی‌ها معرفی شده‌اند، مقولاتی قابل کشف و نه قابل آفرینش. در راستای همین بازکشف است که مشاهدات انسان شناختی نگارندگان به بحران نظام تربیتی چه در نهاد خانواده، سازمان و یا در عرصه عمومی به مثابه قطعاتی از این پازل، معطوف گشته است. مسئله‌ای همیشگی و همه گیر که هر مکانی، زمانی و شرایطی را قلمرو تحرکات خویش قرار می‌دهد و ملاحظه می‌شود، عملاً میان مفاهیم «حضور و فاصله» (هیرید) در نظام‌های آموزشی و پرورشی سر درگمی وجود دارد، مقوله‌ای از بودن و نبودن، برون و درون... و از این منظر دانشگاه به مثابه کانونی از مشاهدات و پردازش رخدادهای بر تکاپوی خود افزوده تا خود را در این شرایط با همه وجود بازتولید کند. ولی سؤال اینجاست که به چه سویی نشانه رفته است؟ از این رو پژوهش حاضر، با هدف تجزیه و تحلیل وضعیت موجود و پیش بینی ممکن مقتضیات برون رفت از این شرایط کارکردی و ساختاری، با چشم انداز شناسایی و طراحی مدلی از دانشگاه مدرن، با رویکردی اسلامی - ایرانی و با گذر از تجربه زیسته‌ای ژرف و تطبیقی از وضعیت موجود، انجام پذیرفت و تلاش کرد تا معرف الگویی از امکان ارائه فرایندی از تربیت دینی و ملی باشد. شاید در این مسیر، راه گشای فزاینده‌ای در مقابل معظلات دیالکتیکی چند بعدی پیش رو گردد. این مطالعه، برای امکان گذر از فرم به محتوا؛ یعنی دو آلیسم آموزش و پرورش، به مثابه مقوله‌ای بازتولید شده، نخست تأکیدی جدی بر تجزیه تحلیل فرم خواهد داشت تا مقدمات تحلیل ژرفانگر و گسترده‌تر دیگری در قلمرو پرورش فراهم گردد. در اینجا فرم در یک مثلث فرا دوآلیستی؛ کلاس، گروه و آرشپو فیزیکی (مثل

^۱ Edgar, Morin (2009)

بیبلیوتک و مدیا تک^۱) معرفی شده‌اند تا امکان معرفی یک اصل فرایندی، در جهت پیوند زدن فرم به مثابه طرف با محتوایی به مثابه و به نام تعاملات فکری و روشی با امر قدسی مهیا گردد.

بدین صورت است که این رویکردی انسان شناختی به تربیت، آن را به مثابه برآیندی از تعامل طبیعت و فرهنگ در صورتبندی نظام آموزشی به مثابه فرم و نظام پرورشی به مثابه محتوا می‌نگرد (رمضانی، ۱۳۹۵: ۶۱). نگارندگان، آن را در تجربه‌ای زیسته با نظام دانشجوی بصورتی مستقیم و با تکیه بر روش‌شناسی مشاهده مشارکتی به چالش کشیده‌اند. در این راستا، ردیابی مفهوم مقدس و نسبت آن با مکان‌مندی یکی از این برآیندها است که نظر را به بازسازی فرم و محتوا جلب نمود و در متن بر اساس مدل دوآیستی مقولات بنیادین تجربه‌ی بشری از تعاملات خود با طبیعت، صورتبندی شده است. توجه به پدیده دوآیسم، امر تازه‌ای نیست. رد پای آن را در بسیاری از منابع تاریخی و علمی می‌توان یافت. در روش‌شناسی تحلیلی و تفسیری این مطالعه، از دو مدل تجلی یافته آن در آثار فیلیپ دسکولا؛ «درونی - بیرونی» و با پیچیدگی مفهومی خاصی در آثار ادگار مورن^۲؛ «طبیعت طبیعت» و «شناخت شناخت»؛ درون درون و بیرون بیرون استفاده شده است. در این میانه و از این منظر، متأثر از تعاملات موجود در بستر آکادمیک بصورت طولی و عرضی این پرسش‌ها، مطرح می‌شود که آیا پدیده «دانشگاه-مدرن» نسبتی با این مقولات دوآیسمی «طبیعت - فرهنگ» و یا «برون - درون» دارد؟ آیا این دوآیسم بنیادین نسبتی معنادار با تجربه دوآیستی موازی خود یعنی «تاریخ دینی و ملی» ما دارد؟ پاسخ به این سؤالات محققین را به سوی بازسازی [مفهوم] محتوایی^۳ خود پدیده‌ی مدرن هدایت نمود و به این ایده نزدیک نمود که هر پدیده دوآیستی در واقع، از سه ضلع ضروری برخوردار است، درحالی که غالباً دو ضلع آن در مراحل اولیه قابل مشاهده و عینیت پذیرند. این عینیت، ایجاب کننده این تصور عمومیت یافته‌ی تاریخی است که شاید نیازی به توصیف دقیق و یا تبیین آن دوضلع مشهود نیست؛ مانند تبیین عینیت

^۱ Bibliotheque et Mediatheque (کتابخانه سنتی و مدرن (رسانه ای)

^۲ Phillipe Descola (1949)

^۳ Edgar, Morin (2009)

^۴. نگارندگان در مشاهدات و تعاملات فکری خود با پدیده‌های فرهنگی و طبیعی به این تبیین نزدیک شده‌اند که برای عینیت پذیری آنچه محتوا نامیده می‌شود شایسته است تا محتوا را به مثابه: تعریف پذیر، مفهوم ساز، تفسیر نگر و معنا آفرین، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. خود این میدان نظر نیازمند معرفی پژوهشی تکمیلی است تا به ژرفانگری مورد بررسی و معرفی قرار گیرد.

«معقر - محدب» یا «درون - برون» و «من و دیگری». اما می‌توان ضلع سومی هم برای این مقولات قائل شد که غالباً نامتعیین و ناآشکارند؛ ولی در واقع از مقامی و جایگاهی بنیادین برخوردار است و بی‌شک پرداختن به آن از ضروریات یک تحلیل ژرف است. ضلعی که ضرورتاً برآیند تعامل یا تجمع عددی دو ضلع اولیه نیست و می‌تواند مستقل از آنها در بستری هستی‌شناختی حضور داشته باشد^۱ و از نقشی وزین در این قلمرو انتولوژیک برخوردار گردد و بی‌شک نیز در تعامل با قلمرو معرفت-شناختی (اپیستمولوژیک)^۲ بر ادراک ما از پدیده‌ها اثرگذار باشد. این گونه است که رویکرد علوم اجتماعی با رویکرد فلسفی در تقدسی تاریخ‌نگارانه پیوند می‌خورد. فرایند تبدیل شده مفهوم «پیشنهاد»^۳ به مفهوم «داوری»^۴ یکی از این اضلاع فرا دوآلیستی و به زعم مشاهدات محققین، شاه‌کلید تعاملات «من و دیگری»^۵، [دانشجو و دانشگاه] است، چرا که از نقشی فرایندساز برخوردار است (اورلیش مل، ۲۰۰۱: ۶۸۴). در این شرایط، بی‌شک عینیت‌اش نیازمند اکتشاف و گشودگی معنایی و تفسیری می‌باشد؛ چرا که دو قلمرو دیگر دوآلیستی ما را پردازش می‌کند؛ قلمرو «حزن و شادمانی»^۶؛ آنچه که مسیری هویت-ساز را با گذر از «قلمرو عواطف» سامان می‌بخشد، قلمروی که در تجربه زیسته و دنیای دانشجویی بوضوح پر حجم و پر رنگ است؛ دو قلمرو پایدار که ساختار شبکه ارتباطی و شاکله هستی‌شناختی را در عینیتی غیر قابل انکار تحت الشعاع قرار داده است. در این پژوهش تلاش شده تا نخست جایگاه

ادر یک باز تعریف به مفهوم ساختار نهایتاً، تعریف الهام گرفته از دورکیم مبنا قرار گرفت: ساختار مجموعه‌ای از اجزاء، اعضا و عناصری است که دارای روابطی متقابل و پیچیده‌اند، کمابیش از اهداف مشترک برخوردارند، از برآیند عددی آنها روح جمعی شکل می‌گیرد که بر اجزاء اثر می‌گذارد ولی از آنها اثر نمی‌پذیرد (رمضانی، ۱۳۹۵: ۶۹).

^۱ Epistemologique

^۲ Proposition

^۳ ورلیش مل (Melle, Ulrich) در مقاله «تئوری هوسرل از داوری»، بر اهمیت بازتولید مفهومی این واژه تأکید دارد... در رویکردی منطقی می‌توان گفت: داوری تصدیقی است که از نسبت ذهن با تصورات بیرونی مثل اشکال و اعداد بصورت پیشنهاد بدست می‌آید.

^۴ L'autrui

^۵ نگارندگان برای عمق بخشیدن به مشاهدات خود از فرایند شکل‌گیری هویت دانشجویی؛ طی دوره مذکور، در توصیفات و تحلیل‌های خود از زندگی پر تنش آکادمیک، میان عواطف و احساسات دانشجویی تفکیک قابل شده‌اند. شاخص این تفکیک در دو قلمرو حزن و شادی‌گزینش شده و عواطف در چهار چوب تعاملات این دو بستر شناسایی شده و بستری متشابه و یا متفاوت برای عواطف مشاهده و شناسایی نشده است.

آموزش به مثابه فرم در هستی معاصر دانشگاهی شناسایی شود تا زمینه ورود به قلمرو محتوایی فراهم گردد، در این راستا، ردپای انگاره‌ی پدیده‌ی مدرن از منظری دیگر جستجو شده و نهایتاً از بررسی ضلع سومی پارادایم ساز، به مثابه پل ارتباطی، ماهیت‌ساز و نشانه‌گذاری شده، نتیجه حاصل شد که این تعاملات، حداقل نیازمند یک چالشی دیالکتیکی است تا اثرات خود را در فرایند آموزش دانشگاهی نمایان‌تر سازد. در روش‌شناسی خود این فرایند آشکارسازی، شاخص سنجش، اعتبار توصیفات و تحلیل‌ها در نظر گرفته شده است. در این پژوهش مجال کمی به معرفی و تحلیل تحرکات صورتبندی فرم و بازسازی آن معطوف گردیده است.

در این راستا، تجربه زیسته محققین نشان داد که شایسته است تا تحقق بازتولید شده این مقولات در دو بستر دو آلیستی دیگر به نام کارکردگرایی و ساختارگرایی نیز به چالش کشیده شوند تا امکان فرارفتن از این دو قلمرو را تا مرز دستیابی به ضلع سوم فرا دوآلیستی موجود به مثابه ابزاری برای ایجاد قدرت مضاعف و استحکام فرهنگی و سیاسی قابل‌نشر، در آزمون تجربه زیسته آکادمیک مهیا سازد. این گشایش از طریق دو پرسش تکمیلی به طرح و چالش کشیده شده است؛ چگونه می‌توان نسبت پدیده مدرن [دانشگاه مدرن] را با قلمرو کارکردگرایانه قدرت پنهان و آشکار و همچنین با قلمرو ساختارگرایانه نهادینه کردن قدرت دین - ملی عینیت بخشید؟ پاسخ به این عینیت‌پذیری، به طرح مباحث پیرامونی و اثرگذار به مثابه زیرساخت مسئله چالش دانشگاه مدرن منوط می‌گردد. لازم به ذکر است که محققین در جستجوهای خود از متون در دسترس و در مشاهدات تکمیلی و کتابخانه‌ای خود، با هیچ‌گونه اثر یا آثاری روبرو نشده‌اند که بشکلی منسجم با تأکید بر زوایای چند گانه مذکور در متن پیش رو، مقتضیات تربیت آکادمیک را در مدل «امکان گذر از مقولات دوآلیسمی مذکور»، مورد بررسی و پویا قرار داده باشند. از این رو، این پژوهش می‌تواند به مثابه نگاهی نوین و فراخوانی در نظر گرفته شود که می‌کوشد تا توجه مشاهده‌گران عرصه‌های تربیت، سیاست و فرهنگ تطبیقی را جلب کند و از منظری کمابیش متفاوت در سامان بخشی به چشم‌اندازهای نظام سیاسی آموزشی و پرورشی و نسبت آن در شکلی ژرفانگر با دو مقوله طبیعت و فرهنگ پویا از یک سو و از سویی دیگر با دو مقوله تجربه دینی و تجربه ملی چالش برانگیز عصر ما اندیشیده گردند. اغلب پژوهش‌های بررسی شده و در دسترس، بصورت کمابیش متمرکز، یا در قلمرو تجزیه و تحلیل فرم‌های آموزشی، به شکلی تطبیقی و مقایسه نظام‌های آموزشی کشورهای دیگر در رویکردی طولی و عرضی تحقق پذیرفته‌اند. لیست

فراوانی از این گروه مطالعات در زبانهای متنوعی در دسترس است^۱ (Leroux, j, 2010) و در رویکردهایی محتوا مدار به امر برجسته و گرانقدر تربیت به مثابه پرورش در نظامهای دینی و غیردینی پرداخته‌اند. از آنجایی که نشانی از رویکردی منسجم از تعاملات پیوند دهنده میان فرم و محتوا از یک سو و نسبت آنها با دوآلیسم‌های چندگانه مذکور مشاهد نگردیده، از این منظر، تلاش شده این مقولات در یک نظام ارتباطی منسجم و زیربنایی و در صورت امکان با رویکردی فراسیستی و فراشبکه‌ای مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین، ضرورت دارد تا مقدمات آن از طریق تجزیه، تحلیل و بازتولید مقولات انسجام‌دهنده به فرم‌های آموزشی و سیاسی به چالش کشیده شود. شاید چرخشی خفیف و مناسب از عادت‌وارگی به قلمروهای کارکردی و ساختاری محسوب گردیده و امکان فراتر رفتن از این تجربیات باشکوه فراهم شود.

۱-اهداف و سؤالات پژوهش

این پژوهش نخست بصورت طرحی درون سازمانی، با هدف مشاهده فرایند تغییرپذیری ماهیت دانشجویی به مثابه انسان سیاسی، انسان فرهنگی، انسان روشمند و متودولوژیک در طی دوره تحصیلات آکادمیک، در راستای یک پژوهش آغاز شد. پس از مشاهدات مشارکتی فراوان با دانشجویان و انجام اقدامات و گفتگوهای ژرف متنوعی، طی چندین ترم متوالی، گرد میز طراحی شده‌ای برای همین مأموریت، به نام مفهومی «میز ساخت گروه» با اصل شکل‌گیری گروه برآیند تعاملات دوآلیسمی حرکت از پیرامون به مرکز؛ بر اساس الگویی پیرامونی «مثلث فعالیت‌های دستی و کاربردی مورد علاقه دانشجویان» همانند مدل میز نقاشی، با تأکید بر سه رنگ پایه و نمونه‌های موازی و متنوع دیگری از این جنس، جهت دستیابی به گفتمان‌های ژرف‌تر و واقع‌گرایانه مشترک و همچنین اقدامات مکرری در ساخت گروه‌های دانشجویی مثلثی و با دوام متشکل از سه عضو پایدار^۲، بر اساس همان مدل مثلثی و تجربه‌ای زیسته تلخ و

^۱ دانش انسان شناسی و تاریخ ماهیتا تطبیقی هستند... فلسفه تعلیم و تربیت به این دو رویکرد نسبتی نزدیک برقرار کرده است. رساله "تاریخ تطبیقی فلسفه علوم" اثر ژان لورو (Jean Leroux) بشکلی گسترده این موضوع را دو مجلد شکافته است.

^۲ تجربه ساخت گروه بر اساس مثلث سه ضلعی دانشجویی در یک مجموعه خوشه‌ای سی و سه نفره، بصورت یک گزارش توصیفی بالغ بر هفتصد صفحه از تعاملات دانشجویی در دنیای آکادمیک، تحت عنوان «گزارش توصیفی - تحلیلی ساخت گروه در جشنواره قرآنی سال ۱۳۶۵» در آرشیو معاونت فرهنگی وزارت علوم ثبت گردید.

آگاهی بخش حاصله از شکست‌های مکرر در فرایند شکل‌گیری پویایی و دوام گروه‌های مذکور، کم‌کم، توجه به سه میدان ارتباطی دانشجویی در فرم، به مثابه زمینه‌هایی عاملیتی در آسیب‌شناسی ارتباط، بیشتر و بیشتر جلب گردید. هر بار دانشجویان، مستقیم یا غیر مستقیم، فراوانی چالش‌های رسمی و صورت‌بندی شده خود را در فرایند آموزش رسمی و نیمه‌رسمی در پیوند با سه میدان مکانی با فراوانی بالا یعنی «کلاس، گروه و کتابخانه» یافته و به این قلمروها ارجاع می‌دادند؛ گویی این پدیده‌های سه‌گانه‌ی عینی، درپیش رو، نزدیک و مأنوس برای همه کنشگران، در رویکرد مکانیسمی معیوب دانشگاه، کمتر بصورت واقعی، جدی و زیربنایی مورد توجه خاص نظام مدیریتی قرار گرفته است. هر بار و در هر چالش، دانشگاه در محاصره مسئله تکرارپذیر اولویت‌بندی اقدامات، گام‌های نامنظم بر می‌داشت. گاهی به روشنی مشاهده می‌گردید که اولویت‌ها در حواشی قرار می‌گیرند؛ مانند فضای سبز، نورپردازی محوطه‌ها و ... احساس درماندگی در ایجاد ارتباطی عمیق با این صورت‌بندی‌های مکانی از یک سو و دغدغه‌چگونگی حرکت مطلوب به سوی اهداف کارکردی و چشم‌اندازهای ساختاری، مجموعه و بویژه دانشجویان را آزار می‌داد و گویی همه لحظات رسمی و گاه غیررسمی آنها را بخود مشغول کرده بود. آنها اغلب مسائل و چالش‌های خود را به قلمروهای کلاتر عرصه عمومی، تاریخی، ژنتیکی و فرا واقعی ارجاع می‌دادند و راه برون رفت از این چالش‌ها را در آن قلمروها جستجو می‌کردند یا در لایه‌های در ابهام قرار گرفته‌ای از عملیات، در دو قلمرو دو آلیستی تکنیک و هنر؛ خاطرات و آرزوها هر بار دفن کرده و نبش قبر می‌کردند، به امید آنکه شاید روزی به توصیف و تحلیل درستی از آنها باز گردند. درواقع ایده پژوهش جاری و در دست، از این لحظات به آرامی زاویه جدیدی به خود گرفت و برآیند آن اینگونه شد تا این سؤال پرسیده شود که آیا واقعاً، نیازمند طراحی نظام آموزشی و پرورشی، سیاسی و فرهنگی به سبکی متفاوت و مطلوب وضعیت موجود می‌باشد؟ یا اینکه، آیا در وضعیت کنونی، ما نیازمند واقعی تربیتی مدرن می‌باشیم؟ تجربه‌های مشاهده‌ای دو دهه حضور مستمر و غیر مستمر در نظام آموزشی کشور فرانسه؛ از سال ۱۹۹۹ تا به امروز، بشکلی ملموس و با رویکردی تطبیقی، یاری‌رسان در این زمینه بود و موازی با آن تجربه زیسته تطبیقی، مشاهدات تاریخی و معاصر این دو خرده فرهنگ آکادمیک بود که محققین را بیشتر مصمم نمود تا به پدیده مدرن، نظام دانشگاهی و مسائل آن در فرهنگ دو آلیستی خود؛ دینی - ملی، حساس گردند و با تلاش برای عینیت بخشیدن به مدل تجربی و مفهومی خود یعنی گذر از فرم به محتوا، امکان گذر از توصیف به تحلیل را در رویکردی مردم‌نگارانه تجربه نمایند. مشاهدات و تعمقات تطبیقی طی این دو دهه اخیر، سه موضوع موازی و بنیادین را، به مثابه دغدغه‌های دیرپا و مشترک، بهم پیوند زد. خود این پژوهش حاضر به مثابه پلی

طراحی شد تا با هدف امکان شناسایی و ارائه مدلی برای دانشگاه مدرن؛ در نسبتی دوآلیستی، دو قلمرو دینی و ملی را به هم پیوند بزند^۱، قلمروی شکل گرفته از امر قدسی و فرهنگ دینی - اسلامی. نگارندگان، نقش مفهوم مقدس را در شکل‌گیری محتوا اساسی دیده‌اند، چرا که تعاملات دانشجویی را با سه قلمرو؛ نهاد، سازمان و عرصه عمومی تحت الشعاع قرار می‌دهد. گفتمان دانشجویی از این نسبت دچار دگرگونی شده است و در سویی دیگر در نسبتی با فرهنگ ملی و تاریخی. خود این قلمرو دوگانه دینی - ملی، یک ضلع از اضلاع مثلث دغدغه دیگر پژوهشی و کلان را در مجموعه‌ای منسجم‌تر رقم زد که می‌تواند، خود بصورت پژوهشی مجزا و زیر مجموعه‌ای از یک طرح کلان، مورد بررسی قرار گیرد. این مطالعه، فرایند شکل‌گیری فرم‌ها را در تربیت به مثابه فرایند تکنیکی - آموزشی پوشش می‌دهد. بنابراین، تلاش شده تا در این راستا، به پرسش‌های مهم ذیل پاسخ داده شود:

- آیا نظام دانشگاهی ما نیازمند ورود به قلمرو مدرنیسم است؟ چه صورت‌بندی‌هایی از پدیده مدرن، درخور و شایسته نظام کلان تربیتی دانشگاه دینی و ملی مان؛ اعم از اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، با تاکید بر بُعد آموزشی، می‌توان ارائه نمود؟

- آیا رویکرد تقلیدی و تطبیقی از نظام‌های آموزشی گزینش شده و یا تحمیل شده در تجربه تاریخی، تاکنون توانسته یا می‌تواند چالش‌های هویتی دانشجویان معاصر را در شبکه ارتباطی آنها با نهاد، سازمان و عرصه عمومی از یک سو و از سویی دیگر با تعاملات جهانی، با توجه به بُرد قلمرو عاملیتی آنها بسامان سازد؟

۲- پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش با رویگری بین رشته‌ای، آبشخور ابعاد متنوعی است: رویکردهای فلسفی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... در اینجا آثار چند متفکر معاصر را که بگونه‌ای زیرساختی، این چهار وجه مذکور را پوشش می‌دهند گزینش کرده، چرا که آنها امکان طرح مفاهیم را نسبت به این قلمروها، با گذر

^۱ همانگونه که تأکید شد، این دوگانه، قلمروی شکل گرفته از امر قدسی و فرهنگ دینی - اسلامی از یک سو و از سویی دیگر در نسبتی با فرهنگ ملی و تاریخی است که خود این قلمرو دوگانه دینی - ملی، ضلعی از اضلاع یک پژوهش، در مثلث کلان‌تری است که به شکل ذیل طراحی و در دست اقدام است.

طرح بازتولید تربیت دینی - ملی در ایران معاصر با سه محور: ۱- دانشگاه مدرن در دو ضلع فرم و محتوا، ۲- تربیت تقدس محور در قلمرو مکانی، زمانی و شرایطی و ۳- نسبت تربیت با سکولاریسم و دین، با تحلیل کارکردی - ساختاری.

از فرم به محتوا، بویژه با رویکردی مردم‌شناختی و عینیت‌یافته‌تر مهیا می‌سازند. این متفکران عبارتند از «ژیلبرت سیموندون»^۱، «کلیفورد گیرتس»^۲، «فیلیپ دسکولا»^۳ و «ادگار مورن». سیموندون، بویژه در اثر معتبری به نام «سبک وجود [ی] اشیاء تکنیکی»^۴ و اثر گرانتقدر دیگری در مورد افکارش به نام «تفکر عملیاتی سیموندون» که توسط ژاک روکس^۵ و جمعی از همکاران نگارش شده است، نسبت قلمرو فضای آکادمیک را با مفاهیم معاصر مدرنیسم در غرب به چالش می‌کشد. با توجه به این آثار تلاش شده تا بشکلی عمل‌گرایانه نمایان شود که بعد تکنیکی ضرورتاً در قلمرو علوم دقیقه قابل تجزیه و تحلیل نیستند و بنیادهای تکنیک را به مثابه فرم در زیرساخت علوم انسانی می‌بایست جستجو کرد. به بیانی دیگر، مدرنیسم با زیرساختی در فرهنگ فراتکنیکی قابل بازتولید است. در این راستا باید گفت که بازگشت به مقولات بنیادین دوآلیستی از ذاتی تکنیکی برخوردارند که هم در عینیت‌پذیری و هم ابزار سازی، جهان معاصر ما را به سبکی پیچیده ساخته و پرداخته‌اند. افکار او بر دوآلیسم فرد - جمع و نسبت آنها با قلمرو تکنیکی^۶، موجود زنده، سیاست و پارادایم جسمانی استوار است.

رویکرد دیگر پژوهش به متفکر فلسفه سیاسی، و انسان‌شناس برجسته تفسیر فرهنگی، گرتز برمی‌گردد. او در دو اثر قابل توجه خود با نام‌های «مشاهدات اسلام»^۷ یک اثر تحلیلی و تطبیقی از آموزش بویژه در فرم و در دو قلمرو جغرافیایی - تاریخی معاصر مسلمانان اندونزی و مراکش، طی یک دوره طولانی و نسبتی که تحولات جهان معاصر با انقلاب اسلامی برقرار کرده‌اند، چالش جهان غرب را در فهم اندیشه‌های متحولانه اسلامی مورد بازبینی قرار داده است. این اثر به نگارندگان در چالش تحولات دنیای اسلام با مدرنیسم و ضرورت باز تولید سیاسی و تربیتی در قلمرو آکادمیک و نسبت آن با عرصه عمومی و سازمانی بشکل مؤثری یاری رسانید. بویژه وقتی اثر برجسته و گرانتقدر دیگر او با نام «تفسیر فرهنگ‌ها»^۸ مطالعه شد، مفاهیمی کلیدی و دوآلیستی او مانند ناخرسندی‌ها و خرسندی‌های

^۱ Gilbert Simondon (1924-1989)

^۲ Phillippe Descola (1949)

^۳ Du mode d'existence des objets techniques (1958)

^۴ Jeaque Roux (2002) Gilbet Simondon, Une penssée opérative, Publication de l'Université de St. Etienne.

^۵ Technicité

^۶ Observer l'islam, Clifford Geertz, (1992) Paris 5.

^۷ تفسیر فرهنگ‌ها، ترجمه محسن ثلاثی، نشر ثالث (۱۳۹۸)

بنیادین و معاصر و نسبت آنها با سنت و مدرنیسم در قلمروهای سه گانه نهاد، سازمان و عرصه عمومی مورد توجه قرار گرفت.

در همین راستا با مطالعه آثار ادگار مورن فیلسوف و انسان‌شناس معاصر فرانسوی بویژه با کتاب «درآمدی بر اندیشه پیچیده»، از یک سو به دوآلیستهای «ساده - پیچیده» و «طبیعت طبیعت» و مفهوم باز تولید شده «فرهنگ فرهنگ»، احساس نزدیکی کرده و تلاش شد تا در تجربه‌ای روش‌شناختی خود از ابهام زدایی هضم ساده در پیچیده و همچنین تفاوت میان پیچیدگی و کامل‌بودگی، در این مطالعه بهره گرفته شود و بازتولید مقولات بنیادین به مثابه سادگی در فرم ولی پیچیدگی در محتوا و فرایند تبدیل محتوا به زیر مقولات، تعاریف، مفاهیم، معانی و تفاسیر مورد توجه قرار گرفت. نگارندگان بر این باورند که تفکیک این دو قلمرو اساس ورود به باز تولید جهان آکادمیک و دانشگاهی بر اساس تقابل دینی و ملی است.

در نهایت باید از تأثیر شگفت‌آور آثار فیلیپ دسکولا در این پژوهش، بویژه اثر کم نظیر وی به نام «از ورای طبیعت و فرهنگ»^۱ یاد کرد. او بر این باور است که این تنها غرب مدرن است که وجود انسانی را بر اساس قوانین مواد و رخدادهای قراردادی، طبقه بندی می‌کند، به زعم او نوع‌های فرهنگی انسان ریشه در جهان طبیعی دارند (Descola, Phil, 2005: 445). نگارندگان در جای این پژوهش سعی نموده‌اند تا با بازگشت به این دو آلیسم بنیادین نسبت فرهنگ با طبیعت از یک سو و از سویی دیگر، با توجه به مبانی بنیادین مفاهیم اصیل دینی و ملی در دسترس، مدلی متعادل و در آن واحد، گشوده به روی هر تغییر و تحول متعالی تبیین‌پذیر را درخور نظام دانشگاهی موجود معرفی نمایند.

۳- روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی مردم‌نگارانه مبتنی بر مشاهده مشارکتی در فرم، از یک سو و از سویی دیگر با رویکردی تطبیقی و شناختی در درک محتوا طراحی شد. در این مشاهده، تحولات دانشگاه حکیم سبزواری با توجه به تعاملات پر دامنه دانشجویان دو گروه کارشناسی علوم تربیتی و روان‌شناسی، طی دو سال متوالی مورد بررسی و تفکر قرار گرفت. در این فرایند از یک سو نسبت طبیعت و فرهنگ در زندگی دانشجویی و از سویی دیگر نسبت میان امر شناخت [سوژه] با اصل فرایند شناخت در امکان

^۱ Par-delà, qture et culture, (2005), Phillippe Descola.

بازتولید هویت دانشجویی مورد تأکید قرار گرفت. این تعاملات در سه قلمرو سازمانی دانشگاه، نهاد خانوادگی و عرصه عمومی، همزمان در گفت و شنودها به چالش گذاشته می‌شدند. در همین راستا، بهره‌برداری از منابع تاریخی، زوایای متنوعی را برای درک بیشتر روابط و ماهیت مسئله گشوده شد و زمینه‌های پیرامونی ضروری در درک محتوا را فراهم ساخت تا بتواند با صورتبندی متنوع قطعات متن ذیل عرضه گردد. از یک سو متون کلاسیک دانشگاهی و از سوی دیگر متون دینی پایه مورد استفاده قرار گرفت. در این پراکندگی تلاش شد تا به تجربه بازتولید مفهوم بنیادین دوآلیستی نسبت فرهنگ و طبیعت، متأثر از رویکرد هستی‌شناختی [اوتولوژی] "فیلیپ دسکولا" با گذر از نواسانات چند بُعدی تربیت اندیشیده شود. وانگهی با توجه به رویکرد شناختی و مورد تأکید ادگار مورن، روزهایی برای «شناخت شناخت» در این مسیر جستجو شد، با این انتظار که بتوان قطعاتی از این پازل پیچیده روابط را در بستر ماهیتی «طبیعت طبیعت» [و به اعتباری دیگر «طبیعت فرهنگ»] به هم بیوند زد. با تذکر و در نظر گرفتن این اصل با صبغی مورن که: امر «شناخت نامطمئن‌ترین شناخت فلسفی است و ناشناخته‌ترین موضوع شناخت علمی است» (مورن، ۲۰۰۹).

۴- ملاحظات مفهومی و نظری پژوهش

- مبانی نظری

رویکرد انسان‌شناختی به بحران، برآیندی است از نحوه مشاهده ژرفانگر پدیده‌های پیچیده و تفکرگرایانه‌ی بین‌الرشته‌ای به امکانات برون‌رفت از چالشها. به زعم «ادگار مورن»^۱ «این پروندادی» پیچیده به مثابه انسانی کردن علم است، [بروندای که حتی می‌تواند در فرم با تجربه زیسته معاصر ما ناهمگون و ناسازگار باشد]. زیرا انسان به مثابه قطعات پازلی است که شکل نهایی خود را از دست داده است و نیازمند بازتولید خویش است. [بدین صورت است که] شناخت شناخت یک ضرورت محسوب می‌گردد و می‌بایست منشاء خطاها و توهمات انسان [در این مسیر] شناخته شود. در همین

^۱ Morin, Edgar در مقاله محمودنیا و همکاران (۱۳۹۱) به زعم مورن: [امر] پیچیده به مثابه انسانی کردن علم است [...] «[...] انسان موجود قطعه قطعه شده یک پازل است که شکل نهایی خود را از دست داده است [...] (تورن جورج ۲۰۰۱) و نیازمند بازتولید است. «[...] چرا که شناخت شناخت یک ضرورت است [...] ما می‌بایست منشاء خطاها و توهمات خود را بشناسیم، زیرا [پدیده] شناخت نامطمئن‌ترین شناخت فلسفی و ناشناخته‌ترین موضوع شناخت علمی است» (مورن، ۲۰۰۹: ۱۳)

راستا، مشاهدات انسان‌شناختی نگارندگان، نشان می‌دهد که بحران نظام تربیتی در نهاد خانواده، سازمان و یاعرصه عمومی به مثابه قطعاتی از این پازل‌اند و در هر مکان، زمان و شرایطی نشر می‌یابند، نمونه بارز آن بحران کرونا است، بحرانی که اثری جدی بر نظام پیچیده آموزشی، پرورشی و مدیریتی خرد و کلان کشور وارد کرده است. آموزش مجازی به مثابه یک امکان، برجسته‌تر از پیش، دغدغه دانشگاه شده؛ وجود خود را میان «حضور و فاصله» (هیرید) بر نظام‌های آموزشی و پرورشی، درسطحی وسیع تحمیل کرده است. دانشگاه به مثابه کانونی از مشاهدات و پردازش رخدادها بر تکاپوی خود افزوده تا خود را در این شرایط با همه وجود بازتولید کند. از این رو پژوهش حاضر با هدف تجزیه و تحلیل وضعیت موجود و پیش‌بینی ممکن مقتضیات برون رفت از این شرایط با چشم انداز شناسایی و طراحی مدلی از دانشگاه مدرن، با گذر از تجربه زیسته و تطبیقی انجام پذیرفته است. کمتر تجربه‌ی زیسته‌ای تکرارپذیر و از عینیتی تام برخوردار است و یا تغییرات در آن به سهولت متعین می‌گردد، چرا که تغییر، یک مفهوم بنیادی است. اصلیت آن اجتناب‌ناپذیر است. تنها، ضرب آهنگ آن در هر مکان، زمان و شرایط یکسان نیست. «مردم‌نگاری تغییر را در زمینه تاریخی می‌بیند.» (Marcus, G. 2020) با این فرض که تاریخ پیوسته در حال زایش است. ضرورت توجه به زمینه و محیط شناسی؛ «مکان، زمان و شرایط» از این رو اجتناب‌ناپذیر است.^۱ بویژه وقتی که شاخص و ملاک آن عینیت‌پذیری است. مکان از عینی‌ترین پدیده‌هاست، اغلب هر چه پدیده عینی‌تر است کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. فیلیپ دسکولا بنیاد عینیت‌ها را در نسبت فرهنگ و طبیعت می‌جوید. چرا که طبیعت بافتی مکانی و ارتباطی دارد. گویی پدیده مقوله و طبقه‌بندی ریشه در یک اصل بنیادین فرهنگی دارند که از ارتباط با طبیعت بدست می‌آید. فیلیپ دسکولا انسان‌شناس بزرگ معاصر در اثر گرانقدر هستی‌شناسانه خود «فاتر از طبیعت و فرهنگ»^۲ این موضوع را در طبقه‌بندی دیرپای صورت یافته مقولات: انیمیسیم^۳، توتیمیسیم^۴، آنالوژیسم^۵ و ناتورالیسم^۶ بیان کرده است (Descola, 2005: 176-7). او شاخص تفکیک این

^۱ ما در روش شناسی خود همه فرم‌ها را در محیط شناسی مکانی، زمانی و شرایطی مورد بررسی قرار داده ایم. ما برآنیم که اهمیت مکان با شاخص عینیت‌پذیری یک اصل اولیت ساز در هر تحولی است. (رمضانی: ۱۳۹۵)

^۲ Par-delà nature et culture

^۳ L'animisme

^۴ L'totémisme

^۵ L'analogisme

^۶ L'naturalisme,

مقولات را، شباهت‌ها و تفاوت‌های درونی و برونی [فیزیکی] معرفی می‌کند.^۱ نگارندگان این اصل بنیادین و دو آلیستی «درون - برون» را در مدل «فرم - محتوا»، شاخصی برای مشاهدات و تصدیقات خود در محیط‌شناسی دانشگاه برگزیده‌اند تا به بازتولید عینیتی از رخدادها و تغییرات دست یابند. آنها مصداقی از موانع و تهدیدات در چشم انداز توسعه و تعالی هستند، چرا که دریافته شده، فرهنگ «ابژه» طبیعت است و اگر بخواهیم دانشگاه را به مثابه نمادی برجسته از فرهنگ بدرستی مشاهده و درک کنیم، باید «سوژه» آن را از طریق ماهیت و ارتباطی که کنشگران آن با طبیعت و مصادیق آن و همچنین با محتوای بنیادین اش دارند شناسایی کنیم. پیسارک در تحلیلی بر رویکرد دسکولا و به نقل از کاستروس^۲ می‌آورد: «اگر فرهنگ خصلت و طبیعت سوژه است، بنابراین "طبیعت" خود از آن "دیگری" است؛ همچون یک بدن، پس این طبیعت به مثابه ابژه ای برای سوژه است. فرهنگ ارجاع خود را از "من" می‌گیرد، [حال آنکه] طبیعت از هیچ کس و یا هیچ ابژه ای و آن را با لفظ غیر شخصی "آن" نمایان می‌سازد [...]» (Pisarek, A.: 2020). بدین صورت است که محققین در پی مشاهده تعاملات درونی و برونی سوژه‌ها و ابژه‌ها برآمده‌اند. در واقع، تعاملات در صورتبندی مفهومی بنیادین «تربیت» به مثابه فرایندی از ارتباط و آموزش تا تغییرات سیاسی و فرهنگی نمود پیدا می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت؛ گفتمان‌های بی‌وقفه تاریخی در خصوص مسئله کارآمدی و توسعه اقتصادی، دوام و ماندگاری سامان یافته‌ی اجتماعی، قدرت اعمال حاکمیت چند وجهی سیاسی و در نهایت، نهادینگی پیوندهای هنجاری - ارزشی، همگی ریشه در همین زمینه‌های تاریخی دارند. زمینه‌هایی که ضرورت و اهمیت بازسازی پایان‌ناپذیر مفهوم و ایده‌حیاتی فرایند تربیت، در صورت بندی دانشگاه مدرن و مطلوب، در جهان معاصر را ایجاب می‌کند. گاهی این تصور و گمان در ما قدرتمند می‌شود که هر چه بیشتر مدرن می‌شویم از طبیعت بیشتر فاصله می‌گیریم. حال آنکه طبیعت در تاریخ روابط فرم و محتوا، هستی ما از طریق تربیت و سیاست نفوذی پایدار پیدا کرده است. در اینجا و از این منظر سیاست زیرساختی است که تمام تعاملات و عوامل موثر بر ایجاد قدرت و یا کسب و نگهداشت قدرت را شامل می‌گردد. پس باید طبیعت و فرهنگ، هر دو میدان‌های مرکزی و پیرامونی این دو آلیسم را همزمان جستجو کنند. از

^۱ او نسبت طبیعت و فرهنگ را در این چهار وجه بشرح ذیل آورده است: در آنیمسم شباهت درونی و تفاوت بیرونی است. در توتمیسم شباهت‌ها هم در درون و هم در بیرون است. در تئورالیسم تفاوت درونی و شباهت بیرونی است. و در آنالوژیسم تفاوت‌ها هم در درون و هم در بیرون طبیعت و فرهنگ وجود دارد. (دسکولا، ۲۰۰۵: ۱۷۶).

^۲ Castro, V. (1998 :479)

این رو پرواضح است که ردپای تربیت و سیاست معاصر و مدرن را در تاریخ باید جست. متفکرانی چون؛ (کانت: ۱۹۷۹)^۱، با مفهوم دانشگاه مدرن به منزله آموزش دانش لیرال (محمدمدی چابکی: ۱۳۹۷)، هومبولت^۲، فیخته^۳، شلینگ^۴، شلایرماخر^۵ در قرن نوزدهم و یاسپرس^۶ و هابرماس در قرن بیستم؛ با تأکید بر عقلانیت روشنگرانه با محورهای سه گانه «وحدت پژوهش و آموزش، حمایت از آزادی آکادمیک، تدریس و آزادی در یادگیری». گاهی با تأکید بر فردگرایی (نیومن، ۱۹۹۶)^۷ یا تأکید بر آگاهی سیاسی دانشجویان (هابرماس: ۱۹۹۲)^۸ و یا تفسیرگرایی تاریخی و نسبی گرای حقیقت جو و روشمند (گادامر: ۱۹۷۹)^۹ و رویکرد لزوم جدایی اصل حقیقت جویی از آموزش مداری (گاست: ۱۹۴۴)^{۱۰}. نقطه نظرهای منتقدانه فراوانی که از سویی متفکران دیگری چون: لیوتار^{۱۱}، فوکو^{۱۲} و دریدا^{۱۳} بر آموزش عالی معاصر قابل پیگیری است.

در این پژوهش، محققین با چرخشی محسوس، به بازبینی وضعیت موجود در محیط محدود دانشگاه و متأثر از محرک بحران کرونا به مثابه یک میدان عطف، متمرکز گشته‌اند تا نسبت آن را همزمان با فرایند آموزش در نظام آموزش عالی و عرصه عمومی سنجش نمایند و در این راستا، نهایتاً به چالش‌های قلمرو تعاملاتی که طبیعت و فرهنگ بشکلی نمادین با هم درآمیخته‌اند، پرداخته شود؛ تعاملاتی از مدل خشونت دو آلیستی «بنیادین - مدنی» گرتز (Geertz, 2005)، و یا تجربه زیسته و گاه نهادینه شده «خشونت‌های

^۱ Kant, I, (1979)

^۲ Humboldt, Von, (1769)

^۳ Fichte, Johann (1814)

^۴ Schelling, Friedrich (1775)

^۵ Schleiermacher, Friedrich (1834)

^۶ Jaspers, Karl (1883)

^۷ Neman, Joan

^۸ Habermas, J. (1992)

^۹ Gadamer, Hans-Georg (1900)

^{۱۰} Gasset, Ik

^{۱۱} Lyotard, Jean François (1924)

^{۱۲} Foucault, Michel (1926)

^{۱۳} Derida, Jacques

پداگوژی و تربیتی سه گانه دوران تحصیل^۱: رنج و تعب، آسیب پذیری و شفقت و همدلی استراتژیکی که بصورت نقد مسالمت آمیز در امورات تربیتی بر فراگیران آکادمیک اعمال شده است» (Zembyas, M., 2019). در همین راستا است که از خود می پرسیم، چگونه می توان به شرایط و وضعیتی نزدیک شد تا قادر باشیم فاصله خود را با دانشگاه مدرن کمتر کنیم؟ و هویتی کمابیش مستقل از وضعیت خود عرضه داریم... ما مفهوم مدرن را در میان مفاهیم موجود و با توجه به توانمندی تعاملات ابزاریمان بارها به چالش کشیده ایم. همان مدل دوآلستی متکی بر فرم و محتوا، مدلی کارکردگرایانه و در عین حال ساختارمند، با این چشم انداز که بتواند زمینه شناخت و تحقق مدلی فرامدرن را در مقابلمان نمایان سازد. بدین صورت، ردپایی در فراساختار، شناسایی کنیم. این رویکرد بی شک به ما امکان می دهد تا از توصیف فرم ها به تحلیل محتوا نزدیک شویم و از ابهامات این مرزبندی ها عبور کنیم.

۵- یافته های پژوهش

- ابهام یک مرز: چالش رویارویی با دانشگاه مدرن

یکی از نشانه های فرم، امکانات مرزبندی شده میان قلمروهاست که در پاسخ به پرسش های عینیت پذیر بدست می آید. آیا جهان سایبری بشکلی محسوس چتر خود را بر ادراک ما از مفهوم تربیت مدرن گسترانیده است؟ و آیا پنجره مدرنیته ضرورتاً در چشم انداز پیش رو و آینده ماست؟ آیا می توان به سادگی مدرن بود، بی آنکه محدود و محصور پیچیدگی تعاملات سلسله مراتبی جهان معاصر شد؟ تعاملاتی که به سبک خود فرایند استحاله تخصصی شدن را دنبال می کنند... هیچ قرار نیست تا به نفی آن بپردازیم و یا تن به اسارتش دهیم. با این وجود ما «میان آغاز و پایان قرار گرفته ایم» [...] میان نظم و آشوب [...] در چرخه پیچیده سلسله مراتب ها [...] استمرار و فقدان امکان تداوم یافتگی. این عصر مدرنیسم است؛ فاصله ای میان سالهای ۱۹۲۰ تا ۲۰۲۰، گفتمانی میان پستی و بلندای کنش [...]» (Arti della, 2020). در این فضا، هنر، دانش و علوم در حال تکه پاره شدن هستند، قنوس دایره المعارفی دانش، در حال احتضار بسر می برد. آیا با مردنش دوباره از خاکستر خویش سر برون خواهد آورد؟ این

زامیاس خشونت پداگوژی را در سه مرحله آموزش رسمی: ابتدایی، متوسط دانشگاهی تقسیم می کند که از عینیت به عدم عینیت در حرکت است.

پرسی است که سیموندون اندیشمند فلسفه تکنیک، تکنولوژی، تربیت و پداگوژی^۱ در جستجوی پاسخی برای آن است. آلامبر^۲ در تحلیل رویکرد سیموندون می نویسد: «... [انسان جهان مدرن و مواجه با ابزار] به دنبال یک پیوند ارگانیکی میان محتوای فرهنگی [محیط] و اشیاء تکنیکی است. [...] او می خواهد یک روان شناس و جامعه شناس [دنیای] ماشین ها شود. او ماشین را دستگاه متحرک اطلاعات و معانی می بیند و نه اینکه آن را تنها یک ابزار یا تحفه ای در نظر بگیرد [...]» (Alamber, J: 2019)

این گونه است که همه جا سخن از دنیای مدرن است. دنیای تخصص ها، دنیایی که نماد معاصرش در بُرد محدود و تقلیل یافته پژوهش ما، دستگاه در حال رشد و پیچیده‌ی دنیای مجازی است. دنیایی که بحران کرونا عینیت‌اش را برایمان بیشتر کرده است. ترکیبی از انسان و ماشین. همه جا سایه تاریخ دانش ققنوس در پرواز است، و در این شرایط ما از خود می پرسیم: آیا امورات مجازی را می توان در محدوده یا چهار چوبی با نام دنیای مجازی و نه دنیای «واقعی» و با ابهامی مضاعف؛ یعنی دنیای «حقیقی»، قرار داد؟ آیا چنین جهانی خود دنیایی شاخص مند است؟ آیا دنیای مجازی در حال احاطه ما و امورات ماست؟ و آیا ما در نسبتی جز به کل با آن زندگی می کنیم؟ به شکلی که به درونش ورود پیدا کرده و از آن خارج می شویم؟ یا آیا دنیای مجازی ساختی مقطعی و در آن واحد مستمر دارد؟ بدین شکل که آیا دنیای مجازی را در هر لحظه بخواهیم می سازیم، در آن وارد شده و از آن خارج می گردیم؟ هر چند چون نیک می نگریم می بینیم که خصلت مفاهیم در ابهامات مرزبندی شده قرار دارند، ولی با این وجود همچنان در محدوده مشاهدات ما در تحرک هستند. ما برای ابهام زدایی بازهم گامی به عقب بر می داریم و مجدداً بر شکل گیری فرم‌ها تمرکز می کنیم. آنچه به نظر عینیت‌پذیر می آید، این است که امورات با پدیده‌ای پیوند خورده است که از خصوصیات ذیل برخوردار است: تاریخی کوتاه دارد. مملو از ابزار است، ابزاری مکانیکی و الکترونیکی، سخت افزاری و نرم افزاری است، صوتی و تصویری است، قابلیت انتقال داده و اطلاعات را با سرعت ها و حجم‌های قابل تنظیم شده داراست. ذخیره‌سازی در آن بی اندازه است. شاخص اصلی آن ارتباطات شبکه‌ای است که در لحظه، شی را به قلمروهای فردی و اجتماعی متعددی وصل می کند. نوید تحولات ژرف را در زندگی و هستی اجتماعی می دهد. مملو از جبر و اختیار است. بسیار تحمیل گر است و از سوی بسیار دست و دل باز است. و در نهایت می توان بازهم پرسید، آیا جهان سایبری در پی تسخیر قلمروهای حیاتی ماست؟ بویژه قلمرو «تربیتی، سیاسی و

^۱ La pédagogie

^۲ Alamber, Jean(1946)

اقتصادی» که روح و موتور حرکت‌شان به همه جهات هستی ما نظر دارند؟ آیا دانشگاه مدرن دانشگاه سایبری است؟ به زغم فیلیپ لاسگنا^۱ ضمن نقلی از لاکان^۲ مبتنی بر اینکه «انسان پیش از علم، از وجودی ضروری برای قانون برخوردار بود ولی انسان پس از علم با قانونی مستقل از انسان روبرو است [...]». در این راستا لاسگنا تاکید نمود: «از زمانی که علم هویت خود را نمایان ساخت، "دیجیتال" بود، چرا که علم هم واقعیت را در مدل الگوریتمی واژگان اختصار یافته در فرم بروز داد و هم در اعدادی که اصل وجودشان مسئله ساز گردید است. بنابر این می توان گفت علم همیشه دیجیتال بوده است» (La Sagna, Ph: 2017). با این روی در روش‌شناسی علم هم اولویت با فرم هاست. این چنین است که دانشگاه فرم سایبری پیدا کرده است. آیا محتوای سایبری پیوسته فرم را به نیکی حمایت می‌کند؟ دنیای سایبری از طریق تربیت سیاسی و اقتصادی چنان در محیط سازمانی ما [یعنی دانشگاه] ریشه دوانده است که گویی با ابزار دوآلیستی خود می تواند همه امورات دیگر ما را نیز تابع خود گرداند و اقدامات خود را با ابزار قدرت از مدل مجموعه‌ای «مکانیک - اتوماتیک» [اتومات] به مجموعه‌ای از «هوش خودکار» [هوش مصنوعی به مثابه یک ارگانیک] گسترش دهد، به شکلی که بتواند در چشم انداز خود تبدیل به ماشین پردازش خودتولید و خودبازتولید کنندگری گردد که برنامه‌های خویش را خود به تنهایی تولید می‌کند.

در چنین شرایطی که جهان اجتماعی در تپش تغییرات است و بسیاری از گروه‌های اجتماعی؛ از دولت‌ها یا حکومت‌های متمرکز گرفته تا سازمان‌ها و نهادها گسترش یافته می‌کوشند؛ با این قلمرو منطبق شوند، ما خود را در برابر تغییرات قابل ملاحظه‌ای در نظام دانشگاهی یافته‌ایم که چگونگی انطباق خود با این جهان مجازی را و بویژه در یک فضای بحرانی جستجو می‌کند (بحران کرونا).

ما در این پژوهش تقلیل‌گرایانه در محدوده تجربه زیسته خود، کوشیده‌ایم تا این شرایط پیرامونی را از طریق مشاهده مشارکتی و تعامل با کنشگران محیط، مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم و عینیت روابط موجود را در راستای کشف و مشاهده‌ی ردپای از دانشگاه مدرن، با رویکردی نونگر، تا حد ممکن در

^۱ La Sagna, Ph. (2017)

^۲ «لاکان دو موضع خاص انسان در مقابل قانون را طرح می‌کند. نخست انسان پیش از علم، کسی که وجودش برای قانون غیر قابل انکار است» و کاملاً برعکس در عصر علم که قانون بدون انسان وجود دارد. «آن زمان که انسان فهمید ساعت بزرگ طبیعت به تنهایی در چرخش است و زمان را بدون حضور انسان تعیین نمود. آن زمان، تولد جباریت و امر علم گشت [مدرنیسم]» (Lacan, J, . ۱۹۸۰: ۳۴۳)

محدوده پژوهش نمایان سازیم. زاویه دید ما دستیابی به عینیت بیشتری از تجربه‌ی زیسته کنشگران را مورد تأکید قرار داده است. چرا که «...هم افکار، تخیلات، ادراکات، خاطرات، و موارد دیگر، اغلب به مثابه فکر کردن به موضوعی است...» (Manen, V, 1990: 182).

آنچه در ذیل آمده، کم و بیش رئوس مفهیمی است که در این دوره دو ساله بدقت مشاهده، بررسی و جمع آوری شده و در مدلی تطبیقی از پیوند میان قلمرو سایبری یا مجازی با تربیت تاریخی و آکادمیک ارائه می‌گردد. ما با ذکر این موارد تنها امکان پیوند خوردگی توصیفات فرم را با تحلیل‌های محتوایی که می‌بایست بصورت مجزا باز تولید شوند، معرفی می‌کنیم. محتوایی همچون مفاهیم: «چیستی تربیت به مثابه تکنیک و هنر»^۱، «مداخله‌گری به مثابه گفتمانی دیرپا»، «استحاله هویت به مثابه: واقعی، حقیقی، مجازی». «چالش گفتمانی خشونت، قربانی، ضیافت در گذر از فرم به محتوا». «میهمانی و میزبانی: مدلی تاریخی برای مرزبندی‌ها». «دلتنگی آکادمیک: در جستجوی کنج‌های خلوط».

- مرز عینیت

آیا عینیت دانشجویی تابعی از هویت دانشجویی است؟ «عینیت‌گشایی برای طرح پرسش‌های [تازه] است. عینیت‌گفتمان‌های تفسیری را برجسته می‌سازد [و...] قلمرو کارکردگرایی را سامان می‌بخشد (Vandemeulebrouche, Tijds [..].2020) عینیت هم در فرم و هم در محتواست... دانشجویان اغلب با این پرسش روبرو هستند که وضعیت کنونی آنها چگونه است و چگونه خواهد شد؟ این ابهام هم در فضای موجود سازمانی دانشگاه و هم در عرصه کلان عمومی مورد بحث و گفتگو است. در این راستا، نهاد خانواده در قالب تلاش برای انطباق با مدیریت سازمانی در وضعیت جاری از خود کنش و واکنش محسوسی نشان داده است...

- دلتنگی آکادمیک: در جستجوی کنج‌های خلوط.

میزبانی از فرم تا محتوا: اصل مکانی؛ هر میهمانی با استقرار مکانی عینیت پیدا می‌کند. مکان شاخصی برای هویت میهمانی است. به همین سبب آنرا تزیین می‌کنند تا در خور میهمان گردد. کارکردها را باز تولید کرده و متناسب با نیاز میهمان چیدمان می‌کند. خانه تکانی کرده، سفره پهن می‌کند و لبخند را بر چهره و گوش‌ها را شنوای سلام و احوال‌پرسی می‌کند. هر میهمانی میدان برجسته‌ای از تاریخ روابط می‌گردد و بارها آنرا بازسازی و در خاطرات به چرخش در می‌آورد. چیدمان دانشگاه در

^۱ تکنیک به مثابه فرم و هنر به مثابه محتوا.

میهمانی مستمر و همیشگی خود بصورت سالانه و در طول ترم‌های پیاپی پذیرای دانشجویان است. در این میان؛ آیا می‌توان انتظار داشت که کتابخانه، قلب تپنده یک دانشگاه باشد؟ (بیلیوتک و مدیاتک)^۱ دانشگاه سوگولی میزبانی از دانشجویان است، ولی امروزه، بستر مجازی، قلب دانشگاه را در قطعاتی قابل «دسترس» تسخیر کرده است. گویی ذات میهمانی را از دانشگاه ربوده است. دانشجویی برای فعالیت‌های علمی‌اش کمتر به کتابخانه نیاز دارد. کتابخانه به یک مکان یا شاید یک پاتوق تقلیل یافته است. مدل کتابخانه سنتی بر آرشیو و کتابداری و کتابخانه مدرن بر پردازش و خدمات و تولیدات پژوهشی تأکید می‌ورزد. «[...][دغدغه جدی [کتابخانه مدرن] امنیت و سرعت انتقال داده‌ها به کاربران است[...][هماهنگی سرعت سیستم کتابخانه با لب تاب کاربران مسئله کتابخانه را به یک مسئله اجتماعی تبدیل کرده است» (Zinzindohoué, J,K: 2017) با این وجود کتابخانه، خون حیات بخش فرم و محتوا را در شبکه چرخش روش‌ها و متدولوژی میان دو کنشگر اصلی به جریان در می‌آورد. کلاس‌های دانشگاه کنج‌های خلوط جمعی و اجباری استقرار موقت دانشجو هستند. این کتابخانه است که در آن، میهمان احساس بودن می‌کند و در آن به رفت و آمد آزادانه‌ای که او را با عمق خوراک و تغذیه، نشاط و طراوت گفتمان عمیق و پررونق مرتبط می‌سازد. کنج خلوط دیگر دانشگاه گروه و دیپارتمان است. مغز داده پرداز پویایی خرده میهمانی هاست، هرروز در تکاپوست. اتاق اساتید نه کلاس است و نه کتابخانه، خلوط دوگانه‌ای است که می‌بایست هر استاد فرهیخته‌ای را بخود جلب کند و اگر اینچنین نیست، نیازمند آسیب شناسی است. همه مکانهای دیگر، خدمات این سه محوراند. شاخص هویت فضای آکادمیک‌اند. در فرم و صورتبندی مدل یافته با یک سازمان مرکزی در قلب دانشگاه و در پیرامون با دانشکده‌ها روبرو هستیم. در یک مدل ساختاریافته و محتوا محور، سازمان مرکزی و همه ادارات در پیرامون مجموعه قرار دارند و در مرکز با مثلث کلاس، گروه و کتابخانه مواجه‌ایم. بدین صورت است که داوری‌ها در دیالکتیک قرار می‌گیرند و تعابیر متفاوتی از مرکزیت و پیرامون‌گرایی می‌دهند. اینچنین است که در ورود به هر میهمانی می‌توان از مشاهده چیدمان این سه شاخص برجسته، فضای صورتبندی شده را در یک نگاه شناسایی کرد و بخشی از گزاره‌های داوری خویش را بر این مشاهدات استوار ساخت و به دنبال پاسخی برای این سؤال گشت که: ما در مقابل خود با چه دانشگاهی روبرو هستیم؟ دیدن نابسامانی این سه کانون، خبر از اصل شاخص دل‌تنگی شدید آکادمیک می‌دهد. بی‌شک باید از

^۱ کتابخانه [سنتی] و کتابخانه رسانه ای [دیجیتال]: Bibliothèque et Médiathèque

فرم گذر کرد و چون از فرم گذر کنیم، شایسته است تا عمق مسائل و محتوای آکادمیک را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. همانگونه که بورديو در اثر گران قدر خود «انسان آکادمیک»^۱ بر اهمیت توجه به آن تأکید نموده است و به خوبی از عمق نظام آکادمیک برایمان نقل کرده است. او این امورات را در مفاهیمی پربها همچون: «عملکرد، تأکید بر دوری از تعارض میان عینیت و ذهنیت، عادت و اره، میدان، عرصه و حوزه به مثابه زمینه، اصل طبقه بندی، ذائقه، خشونت نمادین...» (عبدی، حسن: ۱۳۹۷). همچون بذری در سرزمین دانش مدرن پراکنده است.

وقتی از پدیده ها بیش از حد فاصله گرفته و دور شویم، لازم است تا به آن باز گردیم. همچون کودکی که از مام دانش دور افتاده است. این یک اصل تکرارپذیری است که تجربه تاریخ بشر بر ما نمایان ساخته است. بازگشت به مقولات با توجه به این رویکرد غیر قابل اجتناب است.

– از مقولات تا طبقه بندی

طبقه بندی برآیندی از مقولات است. اصل طبقه بندی ریشه ای تاریخی دارد. ذکر شد که دسکولا ایده اولیه طبقه بندی در فرهنگ انسانی را ریشه در طبیعت می داند. «دوتایی ها نیز» نانی هستند که انسان در خورش طبیعت می زند و می خورد» (Fossier, A.: 2006) انسان در تماس با طبیعت اصل طبقه بندی «دو دویی» را آموخته است. ما آنرا مقولات اولیه دو آلیستی نامیدیم. همه تاریخ بشر مملو از دو آلیسم است؛ مثبت، منفی، نر و ماده، زمن و آسمان، درست و غلط، خوب و بد، حق و باطل و ده ها دو آلیسم دیگر. در واقع باید تأکید کرد که مقولات یک بار کشف می شوند. سپس آن ها را در مدل های گوناگون توسعه می - بخشیم. ما هر روزه کشف نمی کنیم که پایین و بالا هست، معقر و محذب چیست. ولی زیر مجموعه های مقولات در مدل های پیچیده ای به نام رده بندی، طبقه بندی، و انواع مدل های خطی و سطحی و حجمی دیگر برای تسهیل ارتباط و یا پیچیدگی آن، با امورات فیزیکی و ذهنی بکار می روند. شاید نقطه و میدان عطف پویایی مقولات را در عصر جدید به مفهوم رایج و حیاتی «فرایند» بتوان نسبت داد. فرایندها مقولات توسعه یافته ای هستند که به ما کمک می کنند تا فراتر از یک مجموعه طبقه بندی شده و یا بسته بندی شده [اینباکس^۲] برویم. در واقع، اصل شکل گیری مفاهیم ذهنی در همین بسته های کیفی تحقق می پذیرند. ما با فراتر رفتن از فرایندها، رشد و توسعه را تجربه می کنیم. تحلیل محتوایی این تعاملات را در پژوهشی مستقل و دیگر می بایست پیگیر شد. در همین راستا، برآیند کیفی این طبقه بندی ها را در محتوای «تحفه

^۱ Homo Academicus

^۲ Inbox

آرشیو» مشاهده خواهیم کرد. با تأکید بر این اصل که آنچه امروزه در فرم دانشگاهی مشاهده می‌کنیم؛ بیشتر صورتبندی انبار را تداعی می‌کند تا آرشیو... بی‌شک، ذخیره داده‌ها خود یک ضرورت است، ولی آنچه به نظر از اهمیت بیشتری برخوردار است، عمل انس‌یافتگی قشر پرجمعیت دانشجویی در این امر فرایندی دانشگاهی است: چگونه می‌توان داده‌ها را جمع‌آوری، طبقه‌بندی و تبدیل به اطلاعات قابل دسترسی نمود؟ ما بیش از آنکه طبقه‌بندی‌های خود را از آبخوره اصلی آن یعنی مقولات بیاموزیم، در فرایند تربیت دانشگاهی و متزلزل، از طبقه‌بندی‌های ثانوی و «دسته آخری» می‌آموزیم. سلسله مراتب آموزشی در سر فصل‌های درسی طبقه‌بندی شده و دست دومی هستند و اغلب با کار آمدی و بُرد محدود. هزینه بازسازی آنها ساخت جدیدی از دانشگاه مدرن را می‌طلبد. هیچ نظام بادوامی بشکلی حیاتی و ضرورتمند آن را حمایت نمی‌کند. عرصه عمومی در حال سبقت جستن از ماست. آیا دانشگاه به عرصه عمومی نقل مکان خواهد کرد؟ [...] جایی که انسجام آن در دست حوزه‌ای از ابهامات نامتعیین است؟

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در نهایت می‌توان گفت؛ دانشگاه در هر مکانی و فضایی، کوچک یا بزرگ، می‌تواند فرایند مدرن شدن را با سبکی متفاوت از طبقه‌بندی‌های زیر مجموعه‌ای، کارکردی و فراکار کردی، ساختاری و فراساختاری، در فرم و محتوا طی کند و از طریق بازتولید مقولات بنیادین دولایستی از ساده به پیچیده طواف کند، مشروط بر اینکه گام در شناخت پیچیدگی‌ها بگذارد. کوچه پس کوچه‌های مسیر را طی کند و از معنای آنها بچشد، با رعایت این اصل که نخست اقدام به بازسازی فرم‌های بنیادین نماید، بدون آنکه دچار فرمالیسم گردد و در فرم سکنا گزیند. به شکلی که بتواند به قلمرو محتوا با چهار ویژگی؛ قابل تعریف بودن، مفهوم ساز، معنادار و نهایتاً تفسیر پذیر ساختارمند در سه عرصه نهادی، سازمانی و عمومی، نزدیک‌تر گردد. از برآیند مشاهدات، آنچه قابل رویت است، این است که زندگی محققانه در مصداق یک اصل دانشگاهی «هومبولت» به خلوط‌های نامتعیین و پراکنده خانه‌های اساتید و دانشجویان در حال نقل مکان کردن است [دلتنگی آکادمیک]. مفهوم خلوطی که اصل و بن مایه هماهنگی میان رئالیسم و ایده‌آلیسم علمی است، میان عمل و نظری قرار گرفته است تا همه لحظات را از مشاهده تا اندیشه پرکند. ما نیز مشاهده کرده‌ایم و دریافته‌ایم که واژه مدرن ضرورتاً به مثابه فراوانی‌ها، تنوع‌ها و درهم آمیختگی پدیده‌ها در یک نظام ارتباطی و ماهیتی، با پیچیدگی سلسله مراتبی برآمده از اصل دولایستی منبعث از نسبت فرهنگ - طبیعت [متذکر در ایده فیلیپ دسکولا] نیست، بلکه بازسازی کیفی این اصل دوآلیسم مقولات حیاتی است، مانند فهم درون و بیرون [عینیت فیزیکی در مدل چیستی

مکان]. همانطوری که بارها ذکر شد، ما بر این حوزه و محور حساس شدیم تا مدرن بتواند به مثابه فرهنگ، به ساده‌ترین طبقه‌بندی‌های [به بیان دقیقتر آن: مقولات^۱] انعکاس یافته از طبیعت، باز گردد ولی ما عمیقاً به آن توجه نکرده‌ایم. بدین صورت می‌توان گفت که دانشگاه با حساسیت بر این موضوع، می‌تواند در هر مکانی و فضایی که وجود دارد، کوچک یا بزرگ، رسمی و یا غیرانتفاعی، مدرن باشد. با رعایت این اصل که نخست می‌بایست فرم را با بازگشت به طبقه‌بندی‌های بنیادین دوباره بازسازی کند، بدون آنکه دچار فرمالیسم تاریخی گردد یا اصل مقولات بنیادین را از دست بدهد، همچنین نباید از ذهن دور داشت که فاصله تاریخی از این مقولات [مثل مدل گذر از سنت] ضرورتاً مفهوم مدرن را نمی‌سازد، بلکه اصالت بخشی به مقولات، با وجود پراکندگی طبقه‌بندی‌های پیچیده است که قلمرو مدرن را همیشه تازه نگه می‌دارد. چرا که در یک نگاه کارکردی، مدرن همه جا هست. باید آن را دید. «بادگیرها» در فرم کارکردی هنوز هم مدرن اند. دنیای مدرن به مثابه فاصله از طبیعت نیست، چرا که طبیعت همیشه همراه ماست، کاری که فیلیپ دسکولا در آثارش بقدر کفایت به آن نمود می‌بخشد. او در کتاب «فراتر از طبیعت و فرهنگی و یا [فراتر از گذر از] طبیعت و فرهنگ» به مکانیسم و ترتیبات این تجربه فرهنگی از طبیعت می‌پردازد. بنابراین با عنایت به اصل مقولات بنیادین، مفهوم مدرن، می‌تواند از اولین گام‌های کاربردی بودن [یا شدن] با چشم اندازهایی کارآمد، تعبیر و تفسیر گردد؛ آنگونه که ما در این پژوهش تلاش کردیم تا باصورت‌بندی فرم دوآلیستی «کلاس» - «گروه» و ضلع سوم فرادوآلیستی «آرشیو کتابخانه» بدان توجه کرده‌ایم و در همین راستا، در پژوهشی دیگر طرح صورت‌بندی مثلث محتوایی مبتنی بر دوآلیسم ماهیت - ارتباط را با ضلع فرادوآلیستی پیوند‌های سه‌گانه نهادی، سازمانی و عرصه عمومی، مورد توجه قرار خواهد گرفت

یافته‌ها در این پژوهش نشان داد، در ماهیت و ساختار ارتباطی دانشجویان به مثابه میدان مرکزی با محیط پیرامونی خود؛ اعم از نهاد خانواده، سازمان و عرصه عمومی، تغییرات معناداری بوجود آمده است.

به نظر می‌رسد شایسته است تا در اینجا میان مقولات و طبقه‌بندی‌ها تفکیکی مفهومی قائل شویم. ما در این متن مقولات را نخستین سبک طبقه‌بندی‌های بنیادین معرفی کرده‌ایم. بدین صورت که ما در خلقت آنها نقشی نداریم، تنها آنها را یک بار از اصل طبیعی شان کشف می‌کنیم و تبدیل به طبقه‌بندی‌های گسترده‌ای در روابطمان می‌نماییم. مثل اصل دوگانگی که در همه هستی ما تسری پیدا کرده است. مانند اصل درون و بیرون که دسکولا بر آن تأکید ورزیده است. این اصل در واقع ماهیتی تقابلی دارد، بدین صورت که میان آنها ضرورتاً تضاد و تناقضی وجود ندارد مثل سایه و روشن‌ها. ما آنها را مقولات بنیادین نامیده‌ام ولی طبقه‌بندی‌ها قابلیت این را دارند تا خشی نباشند.

مشاهده‌ی این نشانه ما را بر اصل دوآلیستی «فرم - محتوا» در زمینه پژوهش بیشتر متمرکز کرد. به شکلی که نهایتاً با قابلیت صورتبندی در دو مدل ذیل ارائه گردید: الف- مدل مبتنی بر اصل مکانی و ممکن مندی «اصل کلاس، گروه، کتابخانه» و اصل نسبت امر قدسی با این مکانها و ب- به مثابه فرم طبیعت و مدل ماهیت مدار با اصل روابط کارکردی - ساختاری «دانشجو، استاد و ابزار تولید»؛ به مثابه فرهنگ، یعنی رویکردی انطباق یافته با وضعیت موجود در فرایند تربیت دانشگاهی. همانطوری که مشاهده می-گردد، برآیند تعاملات با این پدیده ها با اتکا بر مدل چهارگانه پیشنهاد فیلیپ دسکولا و برآیند تحلیلی آن، ما را به مدلی برای اندیشیدن به دانشگاه «مدرن» جلب کرد. این مدل با ثبت تجربه ی مقوله‌ی دوآلیسم بنیادین انتقال یافته از طبیعت به فرهنگ انسانی [درون و برون] و در قلمرو مشاهداتی ما، انتقال یافته به ماهیت اندیشه و روش آکادمیک طراحی گردید. در همین راستا ما دریافتیم که با اتکا بر تجربه مورن در هر دو قلمرو مذکور می‌توان به ژرفانگری بی‌پایانی در چشم انداز بازنگری شدگی دست یافت. لایه‌های از مشاهده و شناخت درون و یا مشاهده و شناخت بیرون؛ تقابلی میان درون و میان بیرون... صورت-بندی‌های پیچیده‌ای که در پیچیدگی خود بی‌پایانند و هر شناختی از این پیچیدگی‌ها نیازمند بازسازی مقولات ساده و اولیه بنیادین است. همه جا مملو از فرم و محتواست. فرم و محتوایی که نسبت و رابطه فرهنگ و طبیعت را توأمان زنده نگه می‌دارند. دانشگاه مکانی، زمانی و شرایطی طبیعی و فرهنگی است. آستانه‌مندی، خلاقیت گذر از فرم به محتوا و بازتولید چهارگانه‌ی محتوا، ردپای شاخص ضلع سوم‌اند که نیازمند بررسی در پژوهشی مستقل می‌باشند.

منابع

- بوردیو، پیر (۱۳۸۱). نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه: مرتضی مردیها، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی.
- رمضانی، ولی اله؛ غربی، موسی الرضا (۱۳۹۵). تحلیل ساختار گرایی با گذر از توصیف کارکرد گرایی، کتاب درآمدی بر ساختار گرایی کلود لوی استروس، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- عبدی، حسن (۱۳۹۷). «واژگان محوری اندیشه بوردیو و اندیشه اجتماعی در دنیای عرب». پژوهش نامه علوم انسانی اسلامی، دوره ۵، شماره ۹، صص ۹۵-۱۲۳.
- گرتس (گرتز)، کلیفورد (۱۳۹۸). تفسیر فرهنگ‌ها. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر ثالث.
- محمودنیا، علیرضا؛ نجاریان، پروانه؛ ضرغامی؛ سعید و یمنی، محمد (۱۳۹۱). «رویکر فرارشته ای ادگار امورن و مبانی فلسفی اندیشه وی»، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره ۴، شماره ۹، صص ۸۶-۶۵.
- Descola, Phillippe. (2005) Par delà nature et culture. Edition Gallimard.
- Fichte, J. G. (1988). The Purpose of Higher Education.. (Translated by J. K. Bramann).
- Fichte, J. G. (1979). Addresses to the German Nation.. (Translated by R. F. Jones & G. H.
- Gadamer, H. G. (1979). Truth and Method. London: Sheed and Ward.
- Gasset, J. O. Y. (1944). Mission of the University. (Translated by Howard Lee Nostrand).
- Geertz, clifford. (1992). Observer l'islam. Editon La découvret Paris.

- Habermas, J. (1992). The Idea of the University – Learning Processes, In S. W. Nicholsen
- Kant, I, (1979). Der Streit det Fqkultaten. The Conflict of the Faculties. (Translated by Mary J.Gregor). New York: Aboris Books
- Lacan J. : (1890). Le séminair, livre II, Le moi dans la théorie de Freud et dans technique de la psychanalyse, texte 2tabli par J.-A.Miller, Paris, Seuil, 1980,p.343
- La Sagna, Ph. (2017). Le cyber et le réel de la vie. VERS NUMERO 2017/3(N°97).
- Leroux, Jean : (1986). Une histoire comparée de l'philosophie des sciences :
- Marcus, George e.: (2020) Contemporqry Ptoblems of Ethnography in the Modern World System. University of Califonia Press, Berkeley
- Melle, Ullrich : (2001). La théorie husserienne du jugement. Revu Philosophique de louvain. Quatriem série, tome 99, n°, 2001. Pp. 683-714.
- Morin. E. :(2009). La methode.3: La connaissance de la connaissance: Anthropologie de la connaissance. Morin, Edgar. Book Edition du Seuil. 2009. P.13
- Pisarek, Adam. :(2020). Negotiqting ahuman. Viveiros de Castro-Descola-Turner. University of Silesia. <https://orcid.org/0000-0002-9872-364X>
- Roux, Jacques. (2002). Gilbert Simondon Une pensée opérative. Publicité de l'Université de saint-Etienne;
- Simondon, G. (1958) Du mode d'existence des objets techniques, Aubier 2001.